



سال ۴	اول بهمن ماه ۱۳۰۵	شماره ۱۱
Année 4	22 Janvier 1927	No. 11

## قیمت فلسفی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تئوسوفی

Theosophy

— ۱ —

نیور غسل چه سرمشق خوبی است برای همه و  
 مخصوصاً برای کسانی که میخواهند افراد نوع خود  
 را از شهد علم و معرفت شیرین کام سازند. ما مردمان  
 باید از زنبور درس تمیز نیک و بد و انتظام و فعالیت و فداکاری و  
 محبت یاد بگیریم. به بینید چگونه او همیشه در گشت و گذار و



نور

در چمنها و گلزارها در جستجو است و هر جا گلی و نباتی و میوه که شیره شیرین و بوی خوش دارد می‌بیند آنرا می‌مکد و در مدهه کوچک خود که يك کارخانه قدرت است آنرا مبدل بعسل می‌سازد و بما ارزانی میدارد. به بینید چگونه بر حسب حس غریزی از مکیدن نباتات و گلپائیکه شیره تلخ و یا مضر دارند اجتناب می‌کند. در نظم و ترتیب کارها و در تقسیم اعمال و جدیت در ایفای وظیفه و در فعالیت خستگی ناشناس خود ما انسانها را بحیرت می‌اندازد. از همه بالاتر حس محبت و فداکاری او شایسته تحیر و تقدیس است چه اولاً در ساختن عسل فقط نفس خود را در نظر نمی‌گیرد یعنی خود پرست نیست و تنها برای خود کار نمی‌کند بلکه برای دیگران کار میکند زیرا بیشتر از آنچه خود لازم دارد عسل می‌سازد و با اینکه میداند دیگران ثمره زحمات او را از دستش خواهند گرفت باز کوشیدن و زحمت کشیدن را از دست نمیدهد. و ثانیاً میان خود و دیگران فرق نمی‌گذارد یعنی برای خود عسل مخصوص و بهتر و برای دیگران عسل کم شیرین و بدل دست نمی‌کند! چقدر بزرگ است همت و محبت او!

واقعاً اگر افراد انسانی دارای این صفات می‌شدند و بقدر این زنبور کوشش و محبت و صمیمیت نشان میدادند پرده ظلمت را میدردند و بمقام فوق بشری و ملکوتی نزدیکتر می‌شدند! من همیشه کوشیده‌ام که زنبور عسل را برای خود سرمشق قرار دهم و در نشر این مجله تا آندرجه که توانسته‌ام این نیت را بموقع اجرا گذاشته‌ام یعنی از گلزار تمدن فرنگ فقط آن گلپا و میوه‌ها و بوته‌ها را بعنوان ارمغان بخوانندگان تقدیم داشته‌ام که ایمان کامل به فایده و شیرینی و طراوت و صفوت آنها حاصل کرده‌ام. لیکن چنانکه خود عسل نیز که منافع کثیره دارد برای

بعض اشخاص مریض و یا اطفال صغیر بی مزه و مضر می آید همینطور این شهد علم و معرفت نیز که برای نژاد جدید و دور جدید ساخته شده یقیناً در مذاق بعضی ها بیفایده و بلکه تلخ خواهد آمد لیکن بمرور زمان که ایشان صحت یافتند و یا بحد رشد رسیدند خواهند فهمید که نقصان در عسل نبوده بلکه در قوه ذائقه و قدرت هضم و تمایل آنها بوده است. در هر صورت من مانند آن زنبور در ایهای وظیفه خود کوتاهی و غفلت نکرده‌ام و بیش از نفس خود ارتفاع هموطنان و خوانندگان را هدف آمال خویش قرار داده‌ام چنانکه همیشه مزیات معنوی تمدن اروپا را تشریح و از ذکر و تلقین افکاری که امروزه یا در آینه ممکن است سبب اضرار و اضلال گردد پرهیز نموده و بکسب معرفت و اخلاق و ترجیح معنویات به مادیات و به توحید علم با فضیلت تشویق کرده‌ام.

حالا که تقدیر بر تدبیر غالب آمده و عجزاً ادامه نشر مجله در سال پنجم غیر ممکن دیده می شود میخواهم در این دو شماره اخیر سال چهارم در يك موضوع بسیار مهم که خود چندین کتاب لازم دارد و با اینکه داد سخن دادن در آن موضوع از عهده شخص بی بضاعت و بی معرفتی مانند من خارج است باز چند کلمه بنویسم که اقلأً بعنوان یادداشت در صفحات مجله یادگار بماند:

در شماره‌های گذشته اشاره کرده بودم که یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین جمعیت‌ها و نهضت‌های اخیر علمی و فلسفی و اجتماعی غرب «جمعیت تئوسوفی» است که نوزد بسیار عظیمی در افکار و ارواح و عقاید ملل مغرب زمین کرده و بنیان خرافات و اوهام و فلسفه‌های ماده پرستی را متزلزل ساخته است و در زیر تأثیرات آن يك نژاد جدید با فکر جدید و معرفت جدید دارد قدم به عرصه و جرد میگذارد.

چون در نظر من این نهضت فکری، رکن اساسی تمدنهای آینده را تشکیل خواهد داد و در زیر نفوذ و الهامات این نهضت روح بخش، مقدرات بشر بهتر خواهد شد و چون این نهضت هر دو جنبه علمی و اخلاقی را حایز میباشد و چون منبع تمام ادیان و مذاهب عالم را یکی میداند و هیچ مذهب مخصوصی را تلقین و ترویج نمیکند و مقصد یگانه آن تربیت و هدایت افراد بشر در شاهرآ علم و فضیلت و تجدد و تکامل است و چون این فلسفه از یکطرف سعی و کوشش و فداکاری و قوه اراده ارزش بزرگ داده و بکندن ریشه تن پروری و تنبلی و اوهام و خرافات میکوشد و از طرف دیگر کسب فضیلت و اخلاق حسنه و معرفت را تشویق مینماید و این تعلیمات با اوضاع روحی کنونی ما ایرانیان بسیار موافق و مناسب میباشد لذا شناساندن این جمعیت را بخوانندگان مجله یکی از وظایف خود شمرده مختصراً به ذکر آن می پردازم گرچه این نوشتن من جز قطره از دریا چیز دیگر نخواهد بود.

معنای حقیقی و لغوی کلمه «تئوسوفی» عبارت است از «حکمت الهی» (تئو — خدا و سوفیا — حکمت) ولی معنای تئوسوفی وسیعتر است زیرا علوم و فنون مثبتة و ادیان و اساطیر و تاریخ و تکوین عوالم و حتی علوم مخفی و اسرار و فنونی را که هنوز در مکنن غیب نهان است و نوع بشر استحقاق و استعداد کشف آنها را پیدا نکرده است نیز شامل میباشد. من آنرا «تصوف علمی» ترجمه میکنم زیرا این تعبیر هر دو وجه علمی و اخلاقی او را بخوبی می رساند و از شروح ذیل اصابت این ترجمه را خودتان درك خواهید کرد.

چنانکه متصوفه ما میگویند که تصوف از زمان حضرت آدم موجود بوده و هیچوقت روی زمین از اولیاء الله خالی نبوده است،

یروان تئوسوفی نیز معتقدند که تئوسوفی از روز خلقت عالم وجود داشته است و در هر يك از ادوار تاریخ زمین، خداوند متعال بندگانی را از حکمت خود بهره‌مند و از فیض روح القدس مستفیض ساخته اجرای احکام خود و تعلیم و تربیت نوع بشر را بدست آنها سپرده است و تا امروز هم در دست آنهاست. این طبقه از موجودات را که مجریان قضا و هادیان تکامل بشر و رابطان میان عالم سفلی و علوی و مریبان و معلمان نژادها هستند «براداران مهتر» و یا «براداران سفید» یعنی براداران نور مینامند. براداران مهتر مینامند بدین معنی که ایشان براداران بزرگ افراد بشرند و از مقام بشری بدان مقام فوق بشری رسیده‌اند چنانکه هر فرد بشر نیز پس از طی مراحل پیشمار تکامل بمقام آنها خواهد رسید. و براداران سفید و یا براداران نور مینامند بدین معنی که مقابل براداران سیاه یعنی قوای ظلمت و شیاطین هستند. زیرا برخلاف شیاطین اینها نوع بشر را در شاهراه فضیلت و اطاعت احکام الهی دعوت و هدایت میکنند. ازینجا اینهم بخوبی ظاهر میشود که کشمکش قوای متضاد در عالم با اینکه منبع آنها یکیست همیشه حکمفرما بوده و خواهد بود، چنانکه ظلمت و نور، شیطان و ملک و یزدان و اهریمن و انس و جن و دیو و فرشته و دجال و روح القدس و نفس اماره و نفس مطمئنه همیشه با هم در مقابله و در جنگ و ستیر بوده و خواهند بود و الا چرخ های تکامل از حرکت میافتاد!

این براداران سفید ناشران نور و هادیان صراط مستقیم و مریبان مهربان و پاک‌دل نوع بشر هستند.

انجمن «تئوسوفی» به امر و تعلیمات این «براداران سفید» در سال ۱۸۷۵ توسط دو نفر از سالکان طریقت تئوسوفی یکی مادام «بلاواتسکی» که از نژاد روس بوده و دیگری «کلنل

اولکوت» آمریکائی در آمریکا تأسیس شده است. چون این «برادران نور» که آنها را «استادان بزرگ» نیرمینامند مانند خضر جز بدیده پروان و مریدان خاص دیده نمی‌شوند و حکمت آن را بعدها خواهیم فهمید لهذا وقتی که آن دو شخص مذکور که سالها در زیر ارشاد این استادان غیب تربیت شده بودند مأمور به تشکیل انجمن ثوسوفی شدند، اظهارات ایشان راجع به وجود چنین استادان غیبی و خوارق و کرامات ایشان سبب تمسخر و ریشخند اغلب مردم و بخصوص علمای مادیون آمریکا و اروپا گردید و آن دو مؤسس را هدف هزاران استهزاء و تحقیر و شارلاتانی ساخته و اصلاً وجود چنین رجال را منکر شدند و چون ممکن است این مسئله مایه تعجب و خنده و انکار بعضی از خوانندگان ما هم بشود لهذا لازم میدانم قبلاً شرحی در باره این استادان غیب و خازنان اسرار و وارثان علوم معضی بنویسم و موضوع «ثوسوفی» را به سه مبحث قسمت کنم:

۱ — برادران نور یعنی استادان غیب کیستند و کجا هستند؟

۲ — تاریخ مختصر تأسیس و تشکیلات ثوسوفی.

۳ — عقاید و تعالیم فلسفه ثوسوفی.

این «برادران سفید» همان ذوانی هستند که در کتب تصوف و عرفان شرق آنان را رجال الله و رجال الغیب مینامند و چنانکه این رجال الغیب طبقات و درجاتی دارند مانند اولیاء و اقطاب و غوث و امام و اوتاد و ابدال و اخیار و ابرار و نقبا و غیره همینطور این برادران نور هم تشکیلات و طبقاتی دارند و برای افراد هر طبقه وظایف و امتیازاتی مقرر است و مانند متصوفه اینها نیز قائلند که هر فرد بشر بوسیله تعالیم و تربیت مخصوص بمقامیکه آنها رسیده‌اند میتواند برسد. اینها از عهدهای قبل‌التاریخ به

حفظ و حمایت و معاونت و هدایت افراد بشر کمر بسته‌اند و همه انبیا و رسل از سلسله این برادران نور شمرده می‌شوند و اینها در هر عهده و در میان هر قومی ظهور میکنند، چنانکه ما هم قائلیم که هر عصری برای خود صاحبی و امامی و ولیی و یا «خضر»ی دارد که آنرا «خضر وقت» مینامند. هر يك از اعضای «سلسله برادران نور» خود يك خضر وقت است و مانند خضر هر جا بخواهد حاضر می‌شود و مستعدین را هدایت و معاونت میکند اما هر دیده او را نمی‌بیند بلکه دیده باطن و خضرین لازم است. همه آن خوارق عادات و عجایب و کرامات که ماها باولیا و خضر نسبت میدهیم و کتب عرفا و متصوفه از آن مشحون است همه در حق این برادران نور صادق می‌آید و بلکه اینها مصدر اعجازاتی شده و می‌شوند که بمراتب بالاتر و خارج از دائرة فهم و عقل و ادراك امروزی بشر است چنانکه بعدها خواهیم دید. ولی باوجود این دامن عصمت ایشان از هر گونه آرایش بشری منزله است و خود را جز برادر نمی‌خوانند و بهیچ وجه امکافات بشری را منتظر نیستند و بدون اینکه افراد بشر درك کنند اینها مانند فرشتگان رحمت شب و روز در کمک و یاری کردن و راهنمایی نمودن نوع انسانی هستند.

تمام عرفا و حکما و مشایخ متصوفه و غیره که مظهر کرامات و واقعات و اکتشافات بوده‌اند همه مدیون همت و معاونت این خضرها و زندگان جاوید هستند و هر جا که اسم خضری برده شده قطعاً یکی از این برادران بوده است و این است که سالکان طریقت و پیروان راه حقیقت همیشه از خضر عهد خود طلب همت و دیدن او را آرزو کرده و نعمت حق شمرده‌اند و در اغلب اوقات از خطرهای بزرگ بدستیاری خضر نجات یافته و یا به

اشاره و رهنمائی و الهام او بکشف کردن بسیاری از حقایق علمی و حوادث غیبی موفق شده‌اند که شرح آنها در اینجا ممکن نیست و يك کلمه باید گفت که این رجال الغیب و برادران نور دستهای قدرت خدائی هستند که چرخهای تکامل عالم کوچک یعنی زمین ما را اداره میکنند.

در خصوص اینکه خضر وقت که در کتب شرقی ذکر شده عبارت از اعضای همین سلسله برادران نور میباشد يك مسئله نظر دقت مرا جلب کرده که ذکر آن خالی از فایده نیست:

این را قبلاً باید دانست که حضرت خضر همان الیاس نبی است که در انجیل و تورات مذکور است و حتی در میان یهود و مخصوصاً در ممالک عثمانی عیدی را که بنام خضر میگیرند عید «خضر الیاس» مینامند ولی کلمه خضر در تورات نیست و اروپائیان هم این کلمه را نمی‌شناسند و برای من هم معلوم نیست که از کجا آمده است لیکن در هر حال خضر و الیاس هر دو یکی است زیرا در تورات مذکور است که الیاس به اجل طبیعی نمرود بلکه عروج کرد و باز به روی زمین خواهد برگشت و بدان جهت بود که حضرت عیسی به یهود گفت که آن الیاس که شما منتظرید همین یوحنا تعمید (۱) است که برگشته است. و نیز بنا به انجیل همین الیاس بود که باموسی در بالای کوه یش عیسی و حواریون ظاهر شد و هنوز یهود در یکی از اعیاد خود يك صندلی را خالی میگذارند بنام الیاس که گویا حاضر است و آنجا می‌نشیند ولی به دیده مردم دیده نمی‌شود. اینها همه به قصه معروف که خضر آب حیات خورد و زنده جاوید مانده است اشاره میباشد.

علاوه برین طایفه از رهبانان عیسوی هست که آنها را



«کرملیت» (۲) مینامند که طریقت معروفی است و پیروان این طریقت در سال ۱۱۵۶ میلادی از طرف يك کشیش ایتالیائی بنام «بارتولد» در بالای کوه معروف «کرمل» در فلسطین تأسیس شده است. پیروان این طریقت، الیاس نبی (خضر) را قطب و پیر خود میدانند و میگویند که از عهد الیاس در بالای آن کوه رهبانان تارک دنیا منزوی بوده‌اند و از غرایب است که در ابتدای تأسیس این طریقت پیروان آن را میان مردم «برادران سفید» (۳) مینامیدند. این نسیمه و نسبت این طریقت به الیاس یعنی خضر جالب دقت است و منسوب بودن خضر را بمجمع این برادران سفید که موضوع بحث ماست ایما میکند.

در هر حال اسم اهمیت ندارد بلکه مسمی را در نظر باید گرفت چنانکه حضرت رسول هم در جواب عیسویان که پرسیدند نام تو در انجیل احمد نوشته شده و تو محمد نام داری فرمود که مرا در آسمانها احمد و در زمین محمد مینامند! این برادران نور هم اسامی مختلف و غریب دارند که در نظر کونه بینان و بیخبران عجیب خواهد آمد لیکن باید دانست که اینها اساساً خارج از دایره ادیان و عقول و اوهام بشرند و حالا آنها را خواه خضر بنامیم و خواه نام دیگر بدهیم اهمیت ندارد. اینها همه وقت بوده و باز هم خواهند بود و بنامهای مختلف ظهور کرده و قافله بشر را بسوی مقصد معین که تکامل نوع است سوق خواهند داد. این برادران نسبت بدرجات خودشان از عالم ناسوت گرفته تا عالم لاهوت مقام دارند و از آن عوالم علوی نشر انوار رحمت

Carnelite (۲)

White Friars (۳)

و محبت و عدالت میکنند و فقط طبقه پائین آنها که در عالم ناسوت هستند میتوانند با افراد بشر روابط جسمانی داشته و بدیده اینها دیده بشوند و آنها در تحت شرایط مخصوص.

قدرتهائی که این رجال‌الغیب دارا میباشند و عقول نازس بشر آنها را سحر و یا معجزه نام میدهد بحدود است و بسیاری از آنها در ابتدای تشکیل جمعیت تئوسوفی و در سالهای نخستین او که برای جلب کردن انظار عالم لازم بود بمنصه ظهور پیوست که شرح آنها با اوراق و وتایق معتبر و حتی عکس بعضی از اوراق و مکتوبات که در مجالس متعدده از هوا افتاده و بخط این رجال الغیب بوده در کتب تئوسوفی در زبانهای مهم اروپا درج و چاپ شده است. ولی این رجال‌الغیب که خود را فقط برادر میخوانند اولاً کراهت و نفرت از ارائه خوارق و کرامات دارند مگر در مقام ضرورت و ثانیاً میگویند که اینها نه سحر است و نه معجزه بلکه همه از روی تطبیق قوانین و احکام طبیعت و عوالم غیر مرئی و علوم مخفی است و هر یک از افراد بشر را این قدرت داده شده و بتدریج که بمدارج تکامل صعود کرد و یا در زیر دست معلمان تئوسوفی تربیت شد دارای همین قدرتها و معجزه‌ها و خارقه‌ها خواهد گردید لیکن قرنهای لازم است تا نوع بشر خود را مستحق این مقامات عالی بسازد و تا خود را از کثافات صفات بهیمی و رذایل و خصایص شیطانی پاک نکند یا بدین مقام نمیتواند گذارد. از تمام خوارق عادات و معجزه‌ها که در کتب تئوسوفی شرح داده شده بطور خلاصه میتوان قدرتهای عظیمه این رجال‌الغیب را بقرار ذیل تقسیم نمود:

۱- قدرت طی الارض که از ساده‌ترین اعمال آنهاست و در يك چشم بهم زدن از شرق به غرب می‌توانند جسم قالی خود را

انتقال بدهند و دیده شوند (۴).

۲- قدرت ترك کردن جسم مادی خود در يك مدت معين يعنى جدا کردن روح از بدن و دوباره داخل کردن آن بدن (این همان کلری است که در حال خواب بهمه مردم دست میدهد ولی بی اختیار و ازاده لیکن این رجال الغیب با اختیار و اراده خود و در حال بیداری این قدرت را در دست خود دارند)

۳- رؤیت تمام ذرات عالم در يك آن يعنى مطلع شدن از ماضی و حال و استقبال (برای این رجال الغیب زمان و مکان وجود خارجی ندارد و شرح آن خواهد آمد.)

۴- قدرت حرکت و نقل دادن اجسام بدون معاونت جسم مادی از جایی بجای دیگر.

۵- انتقال افکار خود بی واسطه مادی بهر يك از نقطه عالم (پس ازینکه پیروان تئوسوفی مراحل لازمه سلوک را طی کرده و قوای دماغی خود را لطیفتر و مستعد ساختند بواسطه همین انتقال افکار با این رجال الغیب مربوط می شوند و مصاحبت و مراسله میکنند.)

۶- مجسم کردن خود در شکل ملائکه برای کمک کردن و نجات دادن افراد بشر در مواقع خطر چنانکه در مواقع طوفان و حریق و سقوط ابنیه و طغیان سیل و زلزله و امثال آن که بعضی مردم با يك طرز خارق العاده نجات یافته اند بهمت این رجال الغیب بوده است.

۷- تسخیر حیوانات درنده و وحشی و استخدام آنها. چنانکه در کتب متصوفه این قدرت به اغلب اولیاء و عرفا نیز نسبت داده

(۴) جسم قالی صکه آنرا بفرانسه Corps astral میگویند غیر از جسم مادی ظاهری است ولی شکلاً شبیه همان است و گویى قالب بدن است و بدان جهت آنرا جسم قالی ترجمه میکنم. در حین تشریح تعالیم تئوسوفی آنرا توضیح خواهم کرد. این رجال الغیب میتوانند این جسم قالی خود را با اراده خود مری و قابل لمس (ماتریالیزه) سازند.

شده و حکایت‌های زیاد در آن‌باب نوشته‌اند.

۸ — قدرت خلق الساعه یعنی خلق کردن مواد و اشیاء غیر موجود مانند حاضر کردن خوردنی و نوشیدنی و غیره در جائیکه اینها معدوم باشد چنانکه این معجزات از انبیا و اولیا نیز سرزده است. این خوارق و معجزات که ذکر شد فقط در عالم محسوس ما بعمل می‌آید و نمونه همه اینها در سالهای قبل و بعد از تشکی انجمن تئوسوفی بظهور پیوسته و بسیاری از رجال صاحب ذکاوت و عقل و هوش آنها را دیده و تجربه و تصدیق کرده‌اند. لیکن عمده قدرتها و وظایف رجال الغیب در عالم غیب و ملکوت و عالم ارواح است و خدماتی که در آن عوالم میکنند از حیث اهمیت و عظمت بمراتب بیشتر و بیرون از دایره وهم و تصور ماها است. چون ممکن است بعضی از خوانندگان و بخصوص متجددین کوتاه نظر و بی‌خبر ما تصور کنند که این قبیل کلاها را اغلب شعبه بازان و افسونگران و تردستان و جوکیان و درویشان نیز کرده و میکنند و این رجال الغیب هم ممکن است از همین طبقه بوده باشند لازم است در اینجا تذکر بدهم که هیچ مناسبت میان این طبقه از مردم عوام فریب و بی‌علم با این رجال الغیب نیست و محض اثبات مدعا و نشان دادن درجه علم و وسعت معرفت آنها قسمتی از دو قطعه مکتوبات یکی از رجال الغیب را که در سال ۱۸۸۰ یکی از مریدان و پیروان خود نوشته ترجمه میکنم. مطالب عالی این دو مکتوب بخوبی ثابت میکند که اولاً اطلاعات علمی و فنی این رجال الغیب تا چه پایه بلند است و ثانیاً چگونه وقایع مهم را پیش‌گوئی کرده و کشف حجاب از پاره قوانین مجهول طبیعت کرده بطوری که بیانات او رشته بدست مخترعین و علما و فلاسفه داده آنها را بکشف بعض اختراعاتی که در عرض چهل سال

گذشته بعمل آمده موفق کرده است.

این دو مکتوب را درست چهل و هفت سال پیش یکی از این رجال الغیب به مستر «آ. پ. سینت» که یکی از پیش آمدگان اعضای تئوسوفی است و سابقاً مدیر جریده انگلیسی و نیم‌رسمی «یونیر» در هند بوده نوشته است:

«فقط پس ازینکه مبادی و اصول این قوانین مخفی طبیعت را بخوبی تحصیل کردید و درین معرفت بدرجه کافی ترقی رسیدند آنوقت میتوانید ما را بفهمید و فقط ازین راه است که این روابط عجیب و حیرت‌افزا و جاذب که میان صاحبان ذکاوت و «عقل کل» موجود است بتدریج لطیف‌تر و قویتر میشود زیرا موجوداتیکه صاحب ذکاوتند اجزای آن عالم کلی هستند و موقتاً ازو جدا شده‌اند و همینکه روابط میان آنها لطیف‌تر و قویتر شد همه یکی میشوند. وقتیکه در یک مرد این جاذبه بیدار شد و بکار افتاد آنوقت او را بدرستی بزمان ماضی و مستقبل مربوط میسازد یعنی هر سه زمان برای او یکی میشود. این کله‌های ماضی و حال و مستقبل را درین مقام از روی ناچاری بکار میبرم زیرا کلمات اروپائی برای ادای فکر من کافی نیآیند من میخواهم بگویم که آن قدرت (انرژی) که تمام ذرات عالم مادی و غیر مادی را بهم وصل کرده است متمادی و غیر منقطع است و بنا برین زمان وجود ندارد که ماضی و حال و مستقبل باشد بلکه این زمانها مقیاسات کوتاهی ادراک و نظر انسان را نشان میدهند. این قدرت، ادراکات کوتاه مرد را قادر میسازد که ذرات عالم مادی و عالم ارواح را یکجا درک کند. من بی‌اندازه متأثر و مکدرم ازینکه مجبورم این سه کله نامناسب ماضی و حال و مستقبل را استعمال کنم چه اینها تعبیرات نارسا و ناتوانی هستند برای تعریف حالات تعین یافته و محسوسه یک «کل غیر مادی». این تعبیرات در نارسائی خود بدتر از نارسائی یک تبری است که بخواهیم با او کار مقراضی را انجام دهیم.

«چقدر متأسفم که شما هنوز در طریق معرفت آنقدر ترقی نکرده‌اید که برای انتقال افکار، خودتان را از استعمال اینگونه وسایل مادی بی‌نیاز کنید و بواسطه این بی‌استعدادی کسبی هنوز روح شما نمیتواند مستقیماً بواسطه با روح ما مربوط شود. بدبختانه، ذکاوت ملل غرب این خشونت ارئی را تولید کرده و حتی عباراتیکه میخواهند افکار جدید را تعبیر کنند طوری خود را در پرده معانی مادی پوشانده‌اند که تقریباً برای اهالی مغرب زمین فهمیدن افکار ما محال شده است و همچنین برای ما هم محال شده است که بوسیله زبانهای آنها آنچه را که در باره عالم سر و مکانیزم

لطیف او که در ظاهر چیز خیالی دیده میشود میدانیم بآنها بفهمانیم. آیا من چگونه خواندن و نوشتن يك زبان را بشما یاد میتوانم بدهم که هنوز الفبای آن اختراع نشده است؟ اگر يك فیلسوف عهد بطلمیوس زنده میشد چطور میتوانستیم باو حادثات فن الکتریک جدید را حالی کنیم و آیا اصطلاحات فنی امروزی برای او معما و اصوات بی‌ارزش نمیشد؟

«فرض کنیم که من میخواهم برای شما خطوط اشعه رنگین را که مافوق اشعه هفت‌گانه معروف است شرح دهم (در صورتیکه رویت این اشعاعات بجز معدود کمی از ماها بهمه غیر مرئی است) و یا اینکه بخواهم بفهمانم که چگونه ماها میتوانیم در فضا هر يك ازین رنگهای غیر طبیعی و یا نفسی را پیدا کنیم (به اصطلاح ریاضی اینها را اجزای متمم يك رنگ معمولی دیگر مینامند ولی در حقیقت اینها رنگ مضاعف اند — گر چه در نظر شما حرف یوچ خواهد آمد) آیا میتوانستید تسایح فنی این اشعه را و یا افلا معنی حرفهای مرا بفهمید؟ و چون شما آن شمعاعات را نمی‌بینید و علوم شما هنوز اسمی برای آنها وضع نکرده است پس اگر من بشما میگفتم که: «بدون برخاستن از سر میز بکوشید که در جلو چشمهای خودتان کلیه رنگهای آفتاب را که بچهارده رنگ تجزیه میشود و هفت تا از آنها رنگهای متمم است جستجو و تولید کنید و آنوقت بکمک این نور سرئی میتوانید مرا از مسافتهای دور به بینید چنانکه من شما را می‌بینم، آیا چه جواب بمن میدادید؟ احتمال کلی دارد که جواب میدادید که هیچوقت بیش از هفت رنگ وجود نداشته و اینهم اساساً سه رنگ بوده که بهفت اجزاء تجزیه میشود و این تکلیف من بی‌معنی و غیر علمی است. ازینجا می‌بینید که چه مشکلات ناقابل رفع دارید که شما را مانع است ازبنکه نه تنها بمعرفت تکامل علوم مخفی بلکه بدرك عناصر ابتدائی آن علوم واصل بشوید.»

در مکتوب دوم زیرین بسی اسرار و اشارات مندرج است:

«حقایق و غرایب علوم اسرار در واقع يك مجموعه خبلی مهم روحی تشکیل میدهد که برای تمام عالم مفید و عمیق است. بدین جهت ما این حقایق را برای شما بدین مقصد یاد نمیدهیم که مقدار نظریات و حدسیات هضم نشده شما را زیاد کند بلکه بخاطر این میدهیم که از نقطه نظر منافع نوع بشر يك اهمیت و محل استعمال دارند تا کنون کلمات محال، توهم، چشم‌بندی، و خیال را در يك معنای بسیار گشدار و نامفهوم استعمال کرده‌اند و بدینقرار غرایب حادثات علوم مخفی را یا غیر طبیعی و اسرار آلود و یا تردستی و توطئه تصور کرده‌اند. بدین جهت رؤسای ما مصمم شده‌اند که در چند دماغهای مستعد يك روشنائی بزرگ در باب این مسائل پندازند

و نشان بدهند که همه این واقعات خارق‌العاده علوم مخفی مانند همه حادثات عالم طبیعت تابع احکام و قوانین مخصوص میباشند. صاحبان عقل قوی بما میگویند که عهد معجزه گذشته است و ما جواب میدهیم که « عهد معجزه هرگز وجود نداشته است » یعنی هر چه بنام معجزه بظهور رسیده تابع قانونی بوده است. باید که این غرایب و عجایب که در تاریخ عمومی عالم وظایف مهمی انجام داده‌اند باز ظهور کنند و خواهند هم کرد تا جهان منکرین و نادانان را مغلوب سازند. این غرایب، هم بانی و هم مغرب باید شوند یعنی مغرب سهوهای زمان گذشته و عقاید کهنه و مضر و بانی تأسیسات جدید و یک اخوت صحیح و مفید بشری بشود آنوقت تمام اعضای این عائله بشری معاون طبیعت شده و بکمک ارواح علوی آسمانی که ما بدانها اعتقاد داریم برای سعادت بشر کار خواهند کرد. بعضی از خوارق عادات و غرایب اتفاقات که شماها نه فکر آنها را کرده و نه در خواب دیده‌اید بزودی روی خواهد داد و روز بروز بر شدت خود خواهد افزود و بالاخره برده از روی اسرار خود خواهند برداشت. افلاطون حق داشت در گفتن اینکه « افکار، عالم را اداره میکنند ».

« بهر اندازه که مغزهای مردم افکار کهنه را از خود بیرون کنند افکار جدید جای آنها را خواهند گرفت و عالم ترقی خواهد کرد. انقلابات عظیم ازین افکار بوجود خواهند آمد، عقاید و حتی حکومت‌های معظم در جلو قدرت مقاومت ناپذیر این افکار سرنگون و در سر راه این افکار مبدل بگرد و غبار خواهند شد. وقتیکه این زمانها خواهد رسید جلوگیری از آنها بقدر جلوگیری از جزر و مد دریاها محال خواهد شد. ولی همه اینها بتدریج بوقوع خواهد پیوست و قبلاً ماها وظایفی در عهده داریم که باید بجا بیاوریم و آن عبارت است از جارو کردن اوهامیکه بنام منهب اجداد ما برای ما گذاشته و رفته‌اند. »

« افکار جدید باید در زمین‌های پاک کاشته شود زیرا آنها دارای مسائل و حقایق بسیار عالی هستند. ماها حوادث طبیعی را تدقیق نمیکنیم بلکه این افکار عالمگیر را تتبع میکنیم زیرا اینهاست که موقع طبیعی انسان را در میان عالم کاینات نسبت به نشئت‌های گذشته و آینده و نسبت بمبدأ و مرجع او مکشوف میسازد و روابط فانی را با غیر فانی، موقتی را با ابدی و محدود را با غیر محدود مبین میکند. اینها افکار بسیار وسیع، بسیار عظیم و بسیار علوی خواهد بود که حکمرانی قانون ازلی ولایتی را خواهند شناخت. در مقابل این قانون جز یک زمان حال چیز دیگر نیست در صورتیکه برای مردمان فانی و آنهاست که هنوز داخل طریق معرفت نشده‌اند زمان یا ماضی است و یا مستقبل نسبت بمقیاس عمر محدود آنها در روی لکه بزرگ گل. این است مسائلی که ماها تتبع میکنیم و اغلب آنها را هم حل کرده‌ایم. »

بدینقرار هرچه در نظر ماها اسرار دیده میشود برای این رجال الغیب، طبیعی و علمی و فنی است و بدینجهت تئوسوفی را ترجمه به تصوف علمی کردم ولی وقت اجازه نمیدهد که جنبه اخلاقی آنرا در اینجا شرح دهم. همینقدر باید بگویم که اولاً در تئوسوفی نیز نایل شدن بمقامات کشف و حقیقت فقط در نتیجه زحمات و کوششهای متمادی میسر است و تصفیه قلب و نفس از واجبات میباشد و مخصوصاً نایل شدن بمقام شاگردی یکی از این استادان غیبی خلی شرایط و زحمت دارد و امثال من و شما را که غرق گناب حرص و خودپرستی و شکم‌پروری و خودبینی و کبر و غرور و نخوت و شهوت و حسد و خرافاتیم در این مصطفی عشق و حقیقت راه نمیدهند چنانکه امروزه عدد اعضای انجمنهای تئوسوفی به ملیونها می‌رسد ولی از میان اینها ممکن است بیش از چند نفر به فیض قبول شدن به شاگردی و خدمت این معلمان غیبی نایل نشده باشند و ثانیاً در طی مراحل سیر و سلوک ابداً درویشی و بیکاری و گوشه نشینی و کدائی و ریاضات شاقه را اجازه نمیدهند بلکه هر کس باید در محیط خود و در دایره وظایف مودوعه خود بکوشد و زحمتها کشد تا قوای عقلی و روحی خود را قوی سازد و دارای يك فكر ناقب و يك اراده الماسین گردد و با آن قوا از محیط خود بیرون آید و در فضای قدرت طیران نموده قلب و نفس خود را تصفیه کند و جسم خود را هم که معبد روح است پاک و تمیز و قوی نگاه دارد و در عین اینکه میان جماعت زندگی میکند و به اشتغال به امور مادی عمر میگذراند دلش متوجه کسبه مقصود و حیران جمال محبوب حقیقی گردد و از لوث تمایلات و افکار و اعمال ناشایست پاک بماند!

در قرنهای پیش مملکت ایران نیز بسی از اینگونه رجال



پرورده بوده ولی با اوضاع امروزی و با این محیط وحشت آلود و کندیده که افراد بدبخت این کشور کهن را یا بسته زنجیر خرافات و اوهام و تنبلی و درویشی و زبونی و کرسنگی کرده و یا ظالم و خونخوار و شهوت‌ران و خودپرست و غارتگر و بی همه چیز ساخته نشوونمای نهال سعادت محال است. تا این محیط پاره نشود و تا تخم علم و عمل و سعی و کوشش و فضیلت و اخلاق و فکر صحیح و اراده متین در این زمین کاشته و آبیاری نگردد، این ملت روی خوشبختی نخواهد دید و درهای معرفت و حقیقت و قدرت بروی او بسته خواهد ماند.

بلی هر کس بدین مقام برسد و مظهر قبول و عنایت این رجال الغیب گردد خود را از خاک به افلاک رسانده است. همه انبیا و رسل و همه اولیا و عرفا و حکما و فلاسفه و خداوندان هنر و صنعت و خلاصه تمام رجالی که از هر طبقه بوده باشد خدمت به ترقی و تربیت نوع بشر کرده‌اند از رحیق الهام و فیض تعلیمات غیبی این حاملان نور سیراب گشته‌اند و بدون آنکه خود بدان پی ببرند به امر و اشاره و دستگیری این خضرهای وقت و مجریان احکام آسمانی به نشر ادیان و علوم و صنایع و اخلاق خدمت نموده‌اند تا کلوان بشر بدین ترتیب در آغوش اعصار و دهور بی‌شمار راه ترقی را پیموده و منازل تکامل را طی کرده است. اینک چندین صفحه سیاه شد بدون اینکه مطلب بآخر برسد و یقیناً درین ضمن سؤالاتی چند از عمق خاطر خوانندگان سر زده است که مایل بدانستن جواب آنها هستند. بدبختانه بیش از این مقاله را طول نمیتوانم بدهم و در شماره آینده خواهم نوشت که این رجال الغیب کجا هستند و چرا برای تأسیس انجمن ثوسوفی آمریکارا انتخاب کردند و چه احکام و قوانین جدید تعلیم نمودند.

لیکن حالا که ذکری از رجال‌الغیب شد نامی از لسان‌الغیب نبردن شرط ادب نباشد. هیچ شبهه نیست که خواجه عرفان حافظ شیرازی نیز باده از دست این رجال‌الغیب خورده و از آنرو استحقاق لقب لسان‌الغیبی کسب کرده است. خواجه شیراز هر جا نامی از پیرمغان و پیر می‌فروش و یا باده فروش و پیر میگده و معشوق و طایر قدس و خضر پی خجسته و مطرب و ساقی می‌برد مقصودش همین استاد غیبی است که مرئی او بوده و وی را از جام حقیقت مست و از قیود علایق عالم سفلی آزاد کرده است. آنجا که میفرماید:

تو دستگیر شوای خضر پی خجسته که من پیاده میروم و هم‌رهان سوارانسد

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

حلقه پیرمغانم ز ازل در گوش است بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود

مژده ایدل که مسیحا نهی می‌آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید

مشکل خویش بر پیرمغان بردم دوش کاو بتائید نظر حل معما می‌کرد

همم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

اشاره بهمین استاد غیبی کرده است و همچنین کلمات میخانه و شراب

خانه و میگده و خرابات و دیرمغان در نظر او همان خلوتگه

عزت یعنی آن مقام فکر و ذکر و تحیر و خلسه بوده که در آنجا

آن شاهد غیبی پرده از رخسار خود برداشته و به او تجلی کرده

است. در زبان خواجه، کلمات می و باده و شراب جز عشق و

حقیقت و آزادگی چیز دیگر نیست و جام و صراحی و قدح و

پیاله و جام جم و جام جهان بین جز بوتۀ دل خود و یا دل محبوب که

آئینه کیتی نماست چیز دیگر را نمی‌فهماند. این است که از هر

بیت گفته‌های وی نور محبت میدرخشد، بوی حقیقت می‌آید و ترانه تجلی و آزادگی شنیده می‌شود. او هر چه می‌گوید از خود نیست بلکه انعکاس صوت محبوب غیبی است چنانکه خود می‌فرماید:

بارها گفتم و بار دگر می‌گویم      که من دل شده این ره نه بخود می‌بوم  
در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند      آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم  
من اگر حارم و گر گل چمن آرائی هست      که از آن دست که می‌وردم می‌رویم  
دوستان عیب من یدل حیران نکند      گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم

مقام خواجه بالاتر از آن است که من که در مهد معرفت شیر خواره بیش نیستم در اینجا با این قلم شکسته و زبان بسته به توصیف آن پردازم ولی محض اینکه دیده خود را از فیض روح بخش آن نور معرفت بینا سازم و برای اینکه از کلام خود خواجه شاهدهی برای بلندی فکر و علو معنی و تفریق مجاز و حقیقت آورده و چراغی به دست طالبان سلوک راه معرفت داده باشم بذکر غزل ذیل که از عالترین غزلیات خواجه است اکتفا می‌کنم و محض ادب لب فرو می‌بندم:

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد      که خاک می‌گده کحل بصر توانی کرد  
باش بی‌می و مطرب که زیر طاق سپهر      باین ترانه غم از دل بدر توانی کرد  
بعزم مرحله عشق پیش نه قدمی      که سودها کنی ار این سفر توانی کرد  
بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور      بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد  
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی      تو گرد ره بنشان تا نظر توانی کرد  
گدائی در میخانه طرفه اکسیر است      گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد  
دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی      چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد  
ولی تو تالب معشوق و جام می خواهی      طمع مدار که کار دگر توانی کرد  
گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ      بشامراه طریقت گذر توانی کرد